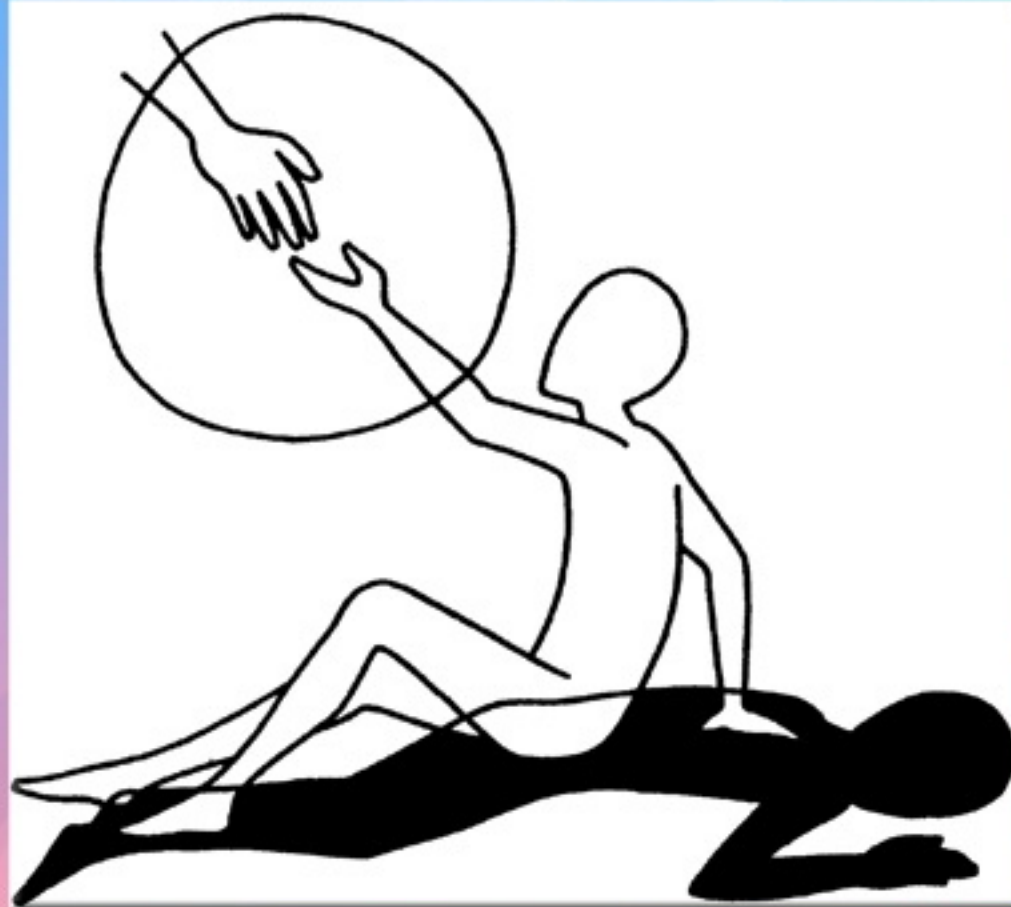


پیام های کلیسایی

راز مرگ و زندگی



## راز مرگ و زندگی

**راز مرگ :** دیر یا زود هر انسانی با مرگ مواجه می شود . برای همه مرگ راز بزرگی است .  
اما به راستی چرا باید "زندگی" متوقف شود؟  
آیا مردن یک پدیده صرفاً "بد" است؟

**مرگ و زندگی :** معمولاً فکر می کنیم مرگ برخلاف زندگی است ، اما هر جا زندگی باشد ، آنجا مرگ نیز حاضر است . حقیقتاً این دو همه جا باهم هستند !

**یک قانون برای همه :** هرچه زنده است روزی می میرد : متولد می شود ، رشد می کند ، پیر می شود و بعد می میرد . البته میزان عمر نزد جانداران متفاوت است : یک پروانه برای چند روز یا حداکثر چند ماه زنده است ، اما درختی مثل بلوط تا دو هزار سال عمر می کند .

**جسمی که خاموش می شود :** دیگر در او نفس نیست ، سرد و بی حرکت است ، نه احساس و نه اندیشه ای . آری حیات جسم را ترک گفته و اکنون چنین جسمی رو به فساد می نهد و در دل خاک ، خاک می شود .

**یک ترس طبیعی :** ... اگر مرگ یک اتفاق طبیعی است و بخشی از زندگی یک جاندار است ، پس چرا از مرگ می ترسیم؟

شاید به خاطر : ترس از نبودن !

هریک از ما خودش را ((تک ، مهم و غیر قابل جایگزینی)) می داند . تصور اینکه روزی مثل غباری از میان می رویم در حقیقت برای ما قابل قبول نیست .

شاید به خاطر ترس از جدایی! >

ما با کسانی زندگی می کنیم که به آنها پی نهایت علاقمندیم . کافی است مدتی از ایشان جدا شویم ، آنوقت دچار دلتنگی شدیدی می گردیم . تصور اینکه از ایشان برای همیشه جدا شویم قابل تحمل نیست .

شاید به خاطر ترس از بیماری و نهایتاً ترس از آنچه پس از مرگ ممکن است رخ دهد! >

درد و رنج حاصل از بیماری ، پدیده ایست که در خلال حیات شاهد آن هستیم چه برای دیگران چه در مورد خودمان و وقتی به مرحله آخر پرسد فکر اینکه آنسوی مرگ چه در انتظار ما است ، خود درد کمی نیست!

وقتی عزیزی از دست می رود ، آدمی دچار شوک می شود و حتی دچار خشم و یأس . البته هر کس عکس العمل خاص خودش را دارد ... از آن لحظه عزا آغاز می شود .

مرگ دیگری ، عموماً تکان دهنده است : از یک سو یک زندگی پایان می یابد و از سوی دیگر زندگی اطرافیان آن مرحوم ، زیرو رو می شود . هرچه بیشتر شخص از دست رفته به ما نزدیک باشد ، مرگ وی بنظرمان یک قلم ، یک واقعه غیر منتظره می رسد و در ما به شدت طغیان می آفریند؛ طوفانی از اشک و خشم و فریاد و سکوت ... شخص عزادار احساس می کند که بخشی از وجودش را از دست داده است . اما با گذشت زمان ، مصیبت وارده تسکین می یابد و صندوقچه خاطراتش مبدل به گنج زندگیش می گردد . پس بیایید قبل از اینکه از دستشان بدهیم ، دوستشان داشته باشیم ...

پس از مرگ ...

اعتقاد به اینکه مرگ آخر راه باشد و یا اینکه بعد از آن شروع دیگریست ... برای هر ملتی یکی نیست . بعضی معتقدند که بعد از مرگ چیزی نیست و با مرگ همه چیز پایان می یابد . بعضی مثل بودایی ها و هندوها اعتقاد دارند که همه جانداران یک طبیعت الهی دارند . بعد از هر باری که می میرند در جسم و شکل دیگری دوباره به جهان می آیند و آنقدر این اتفاق می افتد که آن روح به تطویر کامل پرسد و وارد ابدیت شود .

یهودیان و مسیحیان و مسلمانان اعتقاد به حیات پس از مرگ دارند . زیرا برای هر سه ایشان خدا تنها سرچشمه حیات است .

مامسیحیان به رستاخیز بدنها ایمان داریم . این اعتقاد بنا بر رستاخیز مسیح مصلوب شده است که بررسولانش ظاهر شدو با آنان به غذا نشست . بنابراین رستاخیز یا برخاستن از مرگ برای ما به معنی بیدار شدن از خواب است . مرگ پایان همه چیز نیست بلکه آغاز یک "زندگی کامل" در خداست دوستان این حقیقت دارد که هرچه آدم مسن تر می شود بیشتر متوجه می شود که زندگی چقدر کوتاه است ؛ و

پیام های ایلیسی

## پیام های ایسای

بنابراین چقدر لحظات گرانبهایند. وقتی آدم می فهمد که حیاتش محدود است، همین حقیقت می تواند او را کمک به انجام انتخابات درست در زندگی کند. سعی کنید از خودتان بپرسید: واقعاً چقدر میل به زندگی دارم؟ در صورتی که جواب مثبت باشد: پس چه چیزی می تواند پراستی به زندگی ام مفهوم بخشد؟ برای یک شخص ایماندار تنها خدا می تواند به زندگی انسان مفهوم بخشد. حیات انسان برای رشد او در هوش ادراک است برای اینکه بتواند بیشتر محبت کند و دوست بدارد... پراستی این نوع نگرش راه زیبایی برای ادامه دادن است.

و اما برای ما ایمانداران آنچه موباهات و نجات ماست اطمینان به خداست؛ و با همین اطمینان است که حیات فعلی را ترک و از در مرگ گذشته وارد ابدیت می شویم.